

فصل‌نامه پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی  
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر  
دوره جدید - شماره دوم، پاییز ۱۳۸۹، شماره مسلسل: پنجم  
از صفحه ۱۸۱ تا ۲۰۲

## نمودگاری اسطوره‌ی خورشید در متون نظم پارسی<sup>۱</sup>

دکتر فرزانه مظفریان  
استادیار زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروزآباد

### چکیده:

نقد کهن‌الگویی شعر پارسی از مقولاتی است که کمتر بدان پرداخته شده است. اسطوره‌ها که به باور پروفیسور یونگ در ژرفنای ناخودآگاه آدمیان از حضوری فعال برخوردارند، در ادبیات و شعر، نقشی بس کارآمد دارند. اگر باور اغراق‌آمیز نورتروپ فرای، منتقد کانادایی مبنی بر یکی دانستن اسطوره و شعر را بپذیریم با تأملی نه چندان موشکافانه در کلام هنرمندان و اساتید متقدم، جنبش و جوشش واژگان را با چاشنی گرفتن از باورهای اسطوره‌ای نظاره‌گر خواهیم بود. نوشتار حاضر در پی ارائه‌ی این حقیقت که اسطوره، مایه‌ی اصلی صور خیال در شعر پارسی است به بررسی بن‌مایه‌های مربوط به اسطوره‌ی خورشید که از دیرینه خدایان انسان بدوی است در کلام شعرای پارسی زبان می‌پردازد.

کلمات کلیدی: اسطوره، شعر، خورشید، قداست

تأیید: ۱۳۸۹/۸/۱۰

<sup>۱</sup>تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۶/۱۹

پست الکترونیکی: Email: f\_mozaffarian@yahoo.com

### مقدمه

«واژه‌ی اسطوره از اصل یونانی *historia* به معنای روایت و تاریخ است». (بهار

۱۳۷۶: ۳۴۳)

«در انگلیسی *myth* و در فرانسه از نظر محتوایی، معنایی برابر با واژه‌ی اسطوره و حالت جمع آن‌ها برابر با واژه‌ی اساطیر در زبان فارسی است». (اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۱۳)

از دیرباز اسطوره از دیدگاه‌های متفاوت مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. هرکسی فراخور پندار خویش درین دریای پهناور غوطه‌ای خورده و به زعم خود تعریفی کامل و جامع ارائه نموده است.

بنابراین در شجره‌شناسی این علم، مکتب‌های مختلفی به صورت شاخه‌های گوناگون به وجود آمده‌اند. زیرا که هر کدام، این پدیده‌ی ناملموس را از جنبه‌ای خاص مورد بررسی قرار می‌دهند. اسطوره‌شناسان تطبیقی چون ماکس مولر «اسطوره را به مثابه‌ی زبان تصویری بدوی پدیده‌های طبیعی، نیروهای آسمانی و جوی و نیز جلوه‌ای از نیروهای زمینی می‌پنداشتند». (همان: ۴۶) ارنست کاسیرر بر این باور است که «اسطوره، منطق و فلسفه‌ای تصویری، آرمانی و نمادین است». (اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۵۱)

و به عبارتی تفسیر هستی براساس اندیشه‌ی انسان فراتاریخ است.

ناگفته نماند که طبیعت اسطوره، خود مایه‌ی تشویش و پراکندگی دیدگاه‌های متفاوت می‌گردد. زیرا فرایندی است سیال که در فرهنگ اقوام، جاری می‌گردد و از هرگونه لمس شدن می‌گریزد. به هر حال پدیده‌ای است که مجلای فرهنگ و تمدن قوم خویش است. پرفسور کارل گوستاو یونگ، مسأله‌ی کهن نمونه‌ها را مطرح می‌کند و معتقد است «اساطیر، هرگز هشیارانه آفریده نشده‌اند و نخواهند شد. آن‌ها پیش از هرچیز تجلی خواست‌های ناخودآگاهند». (باستید، ۱۳۷۰: ۳۳) دریای ژرف ناخودآگاه، زبانی و بیانی نمادین دارند این نمادها گاهی چون «احساسی زیست شده و تجربه شده‌ی جهانی مشترکند. چون نبرد بین نورو ظلمت که در تمام اقوام وجود دارد».

(اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۵۱)

در این جا نگارنده برآن نیست که به تجزیه و تحلیل دیدگاه های گوناگون علم اسطوره‌شناسی پردازد. زیرا که بحثی بدین عظمت درخور این مقال نیست. بلکه باطرح این مقدمه ی مختصر در معرفی اسطوره و کهن نمونه های ازلی برآن است که رگه‌هایی از بن‌مایه‌ی اسطوره‌ی خورشید، یکی از آغازین ترین و سترگ ترین کهن نمونه‌ی بشری را در ذهن سراینندگان پارسی زبان (تا پیش از حمله‌ی مغول) جستجو کند. زیرا که بیشترین نمودگاری اسطوره در قرون و اعصار در ادبیات آشکار شده است و شعرا بخش سترگی از ذوق و آفرینش‌گری ادبی خود را مدیون اساطیرند. زیرا که ویژگی‌های شاعرانه‌ی اسطوره خلاقیت ادبی را در خوانندگان خود پرورش می‌دهد و در واقع ادبیات، چونان آینه‌ای نقش پرداز اساطیر است.

### درآمد:

خورشید از دیرینه خدایان انسان بدوی است. خدایی که مهربانی، قدرت، سخاوت، جلال و شکوهش آدمیان را به سپاسگزاری و تعظیم وامی داشت. آفتاب پرفروغ او با گرمای دل‌انگیزش شادی بخش زمینیان بود و خشم و قهر او فسرده‌ی و سردی سرزمین‌ها را در پی داشت. پرتوهای زرینش اهریمن نابکار را هراسان می‌نمود و باروری زمین را ضمانت می‌کرد.

کیش خورشیدپرستی که مربوط به دوران نوسنگی یا نئولوتیک neolitik می‌باشد «در مصر و آسیا و اروپای دوران باستان مورد عنایت و اقبال بود». (الیاده، ۱۳۷۶: ۱۲۳)

«آریایی‌ها از نخستین روز تمدن کهن خویش ستایش خورشید (هور) را به انسان آموختند». (فاطمی، ۱۳۴۷: ۴۱۷) و «حاجت خواهی از سوریای، خدای خورشید و استغاثه به درگاه او همواره نقش عظیمی در زندگی مؤمن هندو داشته است». (ستاری، ۱۳۷۸: ۸۲)

زیرا که تجلی عظمت آتش الهی «آگنی» بود. در یونان «آپولون» خدای نورو روشنایی بود و هم‌چنین وی را خدای محصول، خدای میوه‌ها و کشتزارها می‌دانستند و او را خدای کمان دار نیز می‌نامیدند زیرا که مظهر کمان داری خورشید بود که تیرهای اشعه‌ی خود

را به سمت زمین پرتاب می‌کند». (شفا، ۱۳۶۸: ۴۲) در عهد عتیق کتاب حزقیال نبی خورشید را جلال خدای اسرائیل می‌دانند که از دروازه ی شرقی وارد می‌شود و زمین از نورش منور می‌گردد (حزقیال نبی، باب ۱۳۷۲: ۴۳، نقل به مضمون)

«مظاهر و اسامی متعدد این معبود، خدایان ملی مصر را ترتیب می‌داد. در این میان بعضی از شهرت بردیگران سر بود. در مرتبه ی اول اوزیریس قرار داشت که با همسرش ایزیس و پسرش هوروس شریک بود. هوروس، رب النوع خورشید پالعه بود که می‌بایست مدام با ست Seth یا تیفون Typhon که عفریت ظلمت است بجنگد، اوزیریس رب النوع خورشید غارب و زنش ایزیس رب النوع آسمان و ماه بود و رع Ra جلال و کمال خورشید، خداوندگار آسمان بود». (شاله، ۱۳۵۵: ۴۲) در باورهای ملل مختلف، این پدیده ی مقدس و درخشنده که به اعتقاد ماکس مولر «موضوع اصلی اساطیر آغازین» (بهار، ۱۳۷۶: ۳۵۶) است، در پیوند با مسایل گوناگون مطرح است. و از آن جا که اسطوره در ژرفنای اندیشه ی پویای شعرا حضوری فعال دارد، تصورات و تخیلات مختلف مربوط به خورشید، مایه ی آراستگی و درخشندگی کلامشان می‌گردد.

### الف - آفرینش خورشید

در اساطیر هند «خورشید، چشم جهان است. چشمی که بامعایب زمینان معیوب نمی‌شود». (ذکرگو، ۱۳۷۷: ۶۱) و به عنوان «چشم میتره - ورونه مراقب آسمان، زمین و دریاها، جاسوس جهان و بینای خوب و بد است». (شفق، ۱۳۴۵: ۵۴ مقدمه) خورشید هر روز بر کرانه ی افق و از کاخ وارونا Varuna جهان را نظاره می‌کند و دیدنی‌های خدا را به وارونا گزارش می‌دهد. در ریگ ودا آمده است «خدایان، پروشا (هیولای کیهانی) را که پیش از آفرینش تولد یافته بود جهت قربانی ذبح کردند». (بهار، ۱۳۷۶: ۴۷۳) «از فکر او ماه پیدا شد و از چشمش خورشید». (جلالی نایینی، ۱۳۴۸: ۳۴ مقدمه) در اساطیر چین نیز پس از مرگ پان - گو، انسان غول اولیه «از سرش کوه ها... و از چشمانش خورشید و ماه پدید آمدند». (کریستی، ۱۳۷۳: ۷۶) و آفریننده، با چشمان خورشیدسان خود بر همه چیز

نظارت دارد. در خورشیدشیت، خورشید با اوصاف «همیشه بیدار و دارنده‌ی هزار گوش و ده هزار چشم» (رضی، ۱۳۷۱: ۳۲) ستوده می‌شود. در متون نظم مورد نظر این نوشتار ترکیب «چشم خورشید» مکررا دیده می‌شود. چه بسا شعرای پارسی زبان آگاهانه این ترکیب اسطوره‌ای را مد نظر خویش قرار داده‌اند:

گشت روشن ز فرط‌لعت تو	چشم خورشید روشنی گستر
(مسعود سعد، ۱۳۴۹: ۱۶۷)	
گردقهرت دیده‌ی خورشیدتاری می‌کند	زان که روز کار، تیغت روزگاری می‌کند
	(اخصیکتی، بی تا: ۴۶۶)
بربود خنجرت کلف از چهره‌ی قمر	برداشت بیلکت سبل از چشم آفتاب
	(جمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۳۲۰: ۴۲)
خورشیدراکه مردمک چشم عالم است	تردامنی ابرسیه مانع ضیاست
	(ظهیرالدین فاریابی، ۱۳۳۷: ۱۷)
خورشید چو کعبتین همه چشم	نظاره، هلال منظران را
	(خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۱)

## ب - صفات خورشید :

### ۱ - جاودانگی

بندهشن، جاودانگی خورشید را این گونه متذکر می‌شود: «هور، خورشید بی‌مرگ باشکوه ازوند اسب است. اورا بی‌مرگی اینکه تن پسین به آمدن و رفتن خورشید بود». (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۱۳) دریسنا، خورشیدبه بی‌مرگی و جاودانگی ستوده می‌گردد. (یسنا، بی تا: ۱۱۳ نقل به مضمون) باورهای اسطوره‌ای هندوان «سوریا خدای خورشید را برترین خدایان می‌داند که ارزانی‌کننده‌ی جاودانگی به خدایان است». (ایونس، ۱۳۷۳: ۳۱) و در به‌گودگیتا (سرود خدایان) می‌بینیم که خورشید را به صفت «قدیم قادر» (به‌گودگیتا، ۱۳۴۴: ۶۷) متصف می‌کند. شایان ذکر است که «غروب خورشید مرگ او

تصور نمی‌شود. بلکه نزول اختراست به مناطق تحتانی که قلمرو مردگان محسوب می‌گردد». (الیاده، ۱۳۷۶: ۴۱) تجسم شعرای پارسی زبان این بی زوالی خورشید را فعالانه زنده می‌دارد:

شعاع چشمه‌ی خورشید روز دولت تو      ندید خواهد تا روز حشر زوال  
(عنصری، ۱۳۴۱: ۲۰۵)

در همه عالم همی تابد به تایید خدای      آفتاب بی زوال و آسمان بی مدار  
(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۴۰۴)

بر آسمان سخن، پایدار خورشیدی      همه سلامت خورشید، آسمان سخن  
(سوزنی، ۱۳۳۸: ۳۰۶)

## ۲ - تطهیر کنندگی

«هنگامی که خورشید برآید، پاکیزگی رسد به زمین اهورا آفریده و پاکیزگی به آب روان و پاکیزگی به آب چشمه و پاکیزگی به آب دریا و پاکیزگی رسد به آفرینش پاکی که از خرد مقدس است». (یشت‌ها، بی تا: ۱۳۱۲)

در بندهشن چنین آمده است که وقتی کیومرث (نخستین انسان) از جهان درگذشت نطفه‌اش به کره‌ی خورشید انتقال یافت و در آن‌جا پاک گشته، محفوظ ماند». (دادگی، ۱۳۶۹: ۸۱) بنابراین «خورشید نه تنها آفرینش مزدا را پاک می‌کند، بلکه وجودش سبب راندن دیوان و پاکی جهان از لوث وجود آن‌ها می‌شود» (میرفخرایی، ۱۳۶۶: ۴۱)

تازند هر صبحدم پیراهن ملکش به آب      آسمان از قرصه‌ی خور قرص صابون ساخته  
(شروانی، ۱۳۴۵: ۶۵)

کفک صابون چوتف خورنکندجامه سپید      کاتر قرصه‌ی خور، قرصه‌ی صابون نکند  
(همان: ۲۸)

قرصه‌ی خورشید که صابون توست      شوخ کن ار جامه‌ی پر خون توست  
(نظامی، ۱۳۷۴: ۳۹۴)

## ۳ - تندتازی:

«در اوستا، غالباً خورشید با صفت تیز اسب و یا دارنده‌ی اسب‌های تند آمده است. در این تعبیر ایرانیان با کلیه‌ی اقوام هند و اروپایی و سامی مثل آشوری‌ها شرکت دارند. یونانیان، پروردگار خورشید، هلیوس Helios را که نزد رُم‌ها به اسم Sol پرستیده می‌شد، پسر جوانی با خود زرین و به دور سرش اشعه‌ای از نور، سوار گردونه‌ی چهاراسبه، تصویر می‌کرده‌اند. پرستش هلیوس، بدون شک از آسیا به یونان سرایت کرده است. هم‌چنین در ریگ ودا گردونه‌ی سوریا Suryai با یک اسب کشیده می‌شود». (پورداوود، بی تا: ۳۰۶) باورمندان زرتشتی «بی‌شک خواسته‌اند از این تعبیر سرعت سیر آن را بیان کنند. بندهشن سیر آن را به شکل دیگری بیان می‌کند: «سرعت سیر خورشید سه برابر سرعت پرش تیر بزرگی است که از کمان بزرگی به واسطه‌ی مرد بلندبالا و بزرگی پرتاب شده باشد». (همان: ۳۰۷) در ریگ ودا «خورشید، اسب گلگون درخشانی است که به ارابه‌ی اندرا بسته شده است». (ریگ ودا، بی تا: ۱۳۹) در متون نظم گاه گاهی از چالاکی، شتابندگی و تیزروی خورشید سخن گفته می‌شود:

مهر دیدم بامدادان چون بتافت از خراسان سوی خاور می شتافت  
(رودکی، ۱۳۴۱: ۵۵۰)

آفتابی که به چابک قدمی برسر ذره نماید جولان  
(همان: ۴۸۵)

عثمان مختاری تیز اسبی خورشید را به صورت «پیک آهوتک خاوری» تعبیر می‌نماید:

چو این پیک آهو تک خاوری برون شد ازین حصن نیلوفری  
شب تیره پیدانهان روز شد حصار فلک انجم افروز شد  
(عثمان مختاری، ۱۳۴۱: ۱۲۲)

بنابراین چالاکی و تندتازی خورشید را که گاهی «چهارپا هفت اسب مادیان و گاهی یک اسب هفت سر گردونه‌اش را می‌کشند» (ذکرگو، ۱۳۷۷: ۶۵) با اسب مرتبط می‌سازد و

سلطان یک سواره‌ی گردون می‌گردد. شعرای مورد نظر این نوشتار ازین ارتباط، صور خیال زیبایی متصورگشته‌اند:

ز شب‌دیز چون شب بیفتاد پست      برون شدش چوگان سیمین زدشت  
بزد روز بر چرمه‌ی تیزپوی      به میدان پیروزه زرینه گوی

(اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۱۰۱)

گر آفتاب هم‌ره شب‌دیز من شدی      ایدون گمان برم که برستی زانقلاب

(عثمان مختاری، ۱۳۴۱: ۲۳)

اسب گوید که تا بر من سوار است آفتاب      گاه جولان هست دور گنبد خضرا مرا

(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۴۹)

## ج - تشبیهات ادبی - اسطوره‌ای

### ۱ - تیغ

شعاع و پرتوهای خورشید در اساطیر به تیغ و خنجر صبح تشبیه می‌گردد. شاید بتوان گفت، ریشه‌ی این تشبیه، بازگشتی است به خویشکاری خورشید که نبرد با اهریمن تاریکی و پاک کردن جهان از لوث پتیارگان است. در کارنامه‌ی اردشیر بابکان این تشبیه دیده می‌شود: «مردمان گفتند که: بامدادان چون خورشید برآورد، ایدون چون باد بگذشتند.» (زندوهومن یسن، ۱۳۴۲: ۱۸۰) در متون نظم نیز خورشید، نبرده سوار می‌گردد که میدان نبردش ستیغ کوهستان هاست و به وسیله‌ی تیغ پرتوهای خویش با اهریمن تاریکی به نبرد می‌پردازد.

صبح از حمایل فلک آویخت خنجرش      کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۱۹)

ازین رو نبرد اهورایی خورشید در ستیغ کوهساران و پیروزی نور بر تاریکی در سپیده‌دمان، صورت مثالی و نمونه‌ای می‌گردد که نشانی است از چالش دیرینه‌ی این

نبردست‌رگ در درون آدمیان و کلام شاعرکه آینه‌ی ضمیر اوست به مقتضای زمان، این نبرد را گسترش می‌دهد.

شب نشان خصم اودارد از آن برنیاید صبح الا تیغ زن  
(اخصیکتی، بی تا: ۲۸۲)

صبح از آن تیغ می‌کشد هر روز تا کند سینه عدوش فگار  
(وطواط، ۱۳۳۹: ۲۳۶)

و سرانجام این نبردکیهانی چون فرجام این گونه نبردها به شکست تاریکی و محو پلیدی‌ها و پلشتی‌های ظلمت می‌انجامد:

چون سپیده دم به حکمت برکشید از نیام نیلگون زرین حسام  
چون ضمیرعاقلان شد روی خاک وز جهان برخاست آن چون قیر، دام  
(ناصرخسرو، ۱۳۵۳: ۳۶۴)

## ۲- قرص نان:

خورشید و ماه در اساطیر به قرص نان خوانچه‌ی فلک تشبیه شده است و این تشبیه در روایت پهلوی به صورت «گرده‌ی خورشید» (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۸۴) آمده است. در آیین‌های دینی زرتشتی «نانی است به نام درون، پهلوی *dron*، اوستا *draona* که از آردگندم تهیه می‌شود. دایره‌ی دورنان، نماد کوه البرز و قرص نان، نماد خورشید است». (بهار، ۱۳۷۶: ۱۶۲) و در بندهشن چنین آمده که «یزش درون برای روان درگذشتگان است». (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۱۲) شاید دور نباشد اگر این مسأله را مربوط به دوسویه بودن تجلی قدسی خورشید بدانیم. زیرا که به دلیل طلوع و غروبش خدای قلمرو مردگان نیز محسوب می‌گردد و «می‌تواند آدمیزادگان را به همراه برده، با غروب و افول خود آنان را بمیراند و همزمان قادر است راهنمای روان مردگان در قلمرو اقامت‌گاه مردگان باشد و هر بامداد با طلوع و فرا رسیدن روز به جهان نوربازشان

گرداند». (الیاده ۱۳۷۶ : ۱۴۱) این تشبیه ادبی، اسطوره‌ای از تشبیهات مورد توجه گویندگان پارسی زبان است :

در قرص مهر و گرده‌ی مه بنگر و بدانک بی این همه صداع دو نانی میسراست

(اخیسکتی، بی تا : ۴۶)

این قرص آسمان که تنورزمانه تافت داند که من نی ام زیی نان جری خورش

(بیلقانی، ۱۳۵۸ : ۱۲۸)

این همچو گبرقرص پرست و تنور دوست و آن همچو ابر قرص در انبان و اشکبار

( جمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۳۲۰ : ۱۹۵)

### ۳- زورق

ارتباط دیرینه‌ی آسمان و دریا، انسان بدوی را بر آن داشت که ماه و خورشید را چون زورقی، شناور بر این دریای پهناور تصور نماید. در اساطیر یونان می‌بینیم «که خدای هلیوس رع Ra یا Re نام داشت و رب النوع خورشید بود و گاهی شب و زمانی روز درد و قایق در آسمان سفر می‌کرد». (شاله، ۱۳۵۵ : ۴۵) این تصور ادبی - اسطوره‌ای ذهن خیال‌پرداز شعرای پارسی زبان را برای آفرینش تصاویری مبنی بر آن برانگیخت :

گذر نیابد بر بحر جود او خورشید اگر زمانه بدو اندر افکند زبذب

(فرخی، ۱۳۴۹ : ۱۷)

کشتی زرهم کنون آید پدید کانک آن بادبان برکرد صبح

(خاقانی، ۱۳۶۸ : ۴۹۰)

سحرگه که زورق کش آفتاب ز ساحل برافکند زورق بر آب

(نظامی، ۱۳۶۸ : ۴۰۱)

## د - مظاهر طبیعت

## ۱ - کوه

درباورهای اساطیری ایران، خورشید از روزنه‌های شرقی کوه البرز طلوع می‌کند و در روزنه‌های غربی غروب می‌نماید. «کوه البرز پیرامون جهان، کوه تیرگ میان جهان است چون افسری در گردش است که به پاکی برزبرکوه البرز و پیرامون بازگردد. چنین گوید که تیرگ البرز آن است که خورشید، ماه و ستارگان من از پس او بازگردانند. زیرا بر البرز یکصد و هشتاد روز است به خراسان و یک صد و هشتاد به خاوران، خورشید هر روز به روزنی درآید و به روزنی بشود». (دادگی، ۱۳۶۹: ۵۹) ازین رو کوه مقدس و روحانی البرز آرامگاه خدای خورشیداست. به طور کلی کوهستان‌ها، دیرینه قدسیان اساطیری هستند. زیرا که کوه، سر به آسمان می‌کشد و با استعلاء و برتری که آغازین ترین کهن نمونه‌های بشری است پیوند می‌یابد. بنابراین بین زمین و آسمان رابطه ایجاد می‌نماید. از طرف دیگر با توجه به این مسأله که غالباً رشته‌کوه‌ها مانعی بزرگ بر سر راه دشمن بودند آیا نمی‌توانند این تصور را برای پیشینیان پدید آورند که روح بزرگ پشتیبان قبیله در این مکان مستقر است. در مهریشت نیز می‌خوانیم که خوشید فنا ناپذیر تیزاسب از فراز «کوه‌ها» برمی‌آید و از آن جا تمام منزل‌گاه‌های آریایی را می‌نگرد (یشت‌ها، بی‌تا: بند ۳، نقل به مضمون) از آن جا که کوه‌ها بر اساس توصیفات «زامیادیش» بافرکیانی مربوط می‌شوند و خورشید نیز دارای فرکیانی است بنابراین بین خورشید و کوه پیوندی رمز گونه ایجاد می‌گردد (کویاجی، ۱۳۶۲: ۱۱۱ نقل به مضمون) و در متون نظم، این ارتباط، تجلیات بی‌شماری دارد که در اینجا برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام به چند نمونه‌ی معدود اکتفا می‌شود.

سر از البرز برزد قرص خورشید      چو خون آلوده دزدی سر ز مکمن  
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۶۳)

چو خورشید بر چرخ گردان شود      نخست از سر کوه رخشان شود  
(فرامرنامه، بی تا: ۳۱۱)

## ۲ - چشمه

«چشمه‌ی خورشید» و «چشمه‌ی مهر» از ترکیباتی است که در متون نظم، مکرراً مشاهده می‌شود. زیرا که از مغان نورجادویی و حیات بخش خورشید، زدودن گستره‌ی زمین از آرایش پتیارگان است. همان گونه که آب های زلال و رخسند صفا و پاکی زندگی رادری دارند. در برخی از نقوش بازمانده از صحنه‌ی زایش میترا چشمه‌ساری نیز نقش شده است». (رضی، ۱۳۷۱: ۲۱) ارتباط ایزدمهر با آب و چشمه‌سارها یادآور مراسم نمادین غسل و شست و شو در این آیین می باشد. وجودچاه یا چشمه‌ی آب و یا حوض‌چه‌هایی در مدخل مهرابه‌ها این ارتباط را تأیید می نماید. خاقانی در دوبیت صریحاً به این شست و شوی آیینی اشاره می‌کند.

ویحک نه هر شبانگاه در آب گرم مغرب      غسلش دهند و پوشند آن حله‌ی مزعفر

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۹۲)

دریای توبه کو که مگرشامگاه عمر      چون آفتاب غسل به دریا درآورم

(همان: ۲۴۶)

واژه‌ی آفتاب که به معنی قرص خورشید نیز به کار می‌رود خود مؤید این مطلب است. زیرا که مرکب است از کلمه‌ی آب و تاب به معنی تابیدن و گرم کردن با دانستن مطلب فوق ساختار اسطوره شناخت ترکیب «چشمه‌ی خورشید» در ضمیر ناخودآگاه شاعر پارسی زبان روشن می‌گردد.

## ۳ - آتش

خورشید، آتش جاودان آسمان است که نه می‌میرد و نه زاده می‌شود. «نقش آتش به عنوان وسیله‌ی راز آشنایی در اسرار میترا نمایان است. چرا که ظاهراً نخستین آزمون، آزمون آتش است. چهارمین درجه‌ی تشریف به این آیین، مرتبه‌ی شیر است. زیرا که شیر حیوان سوزانی است و نماد آتش است. بنابراین راز آشنایانی که بدین مرتبه ارتقاء

می‌یابند، نمودگار آتش می‌شوند». (بایار، ۱۳۷۶: ۱۱۱) ازین رو چشمه‌ی آفتاب ازدریای آب آتش برمی‌انگیزد.

چو روز دگر چشمه‌ی آفتاب برانگیخت آتش ز دریای آب  
(نظامی، ۱۳۶۸: ۱۵۵)

و آسمان تجلی گاه آتش طور و عبادت گاه موسی می‌شود:  
عبادت‌گاه موسی شد ز نور این همه عالم تماشاگاه کسری شد زعکس آن همه اختر  
(عمیق، ۱۳۳۹: ۱۵۴)

#### ۴ - نیلوفر

در اساطیر ودایی، نیلوفر از گیاهانی است که نقشی برجسته دارد. چرا که «با آفتاب از آب سر بر می‌آورد و با آفتاب فرو می‌رود». (دهخدا، مدخل نیلوفر) و این ویژگی اوراباخورشیدمرتبط می‌سازد. «سوریا (خدای خورشید) برگل نیلوفری برفراز ارابه‌ی زرین خود می‌نشیند». (ذکرگو، ۱۳۷۷: ۶۵) گل نیلوفراز نمادهای مشهور مهری نیز می‌باشد. در جشن مهرگان موبد موبدان درخوانچه‌ای که نزد شاه می‌آورد گل نیلوفری می‌نهاد». (رضی، ۱۳۷۱: ۱۰۰)

تو آفتابی و نیلوفر است خاطر من به آفتاب برآید ز آب، نیلوفر  
(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۲۶۵)  
ز رای تو منور عالم و خلق همه عالم شده بر رای تو فتنه چو بر خورشید نیلوفر  
(سوزنی، ۱۳۳۸: ۱۹۰)  
بر آن دجله‌ی خون بلند آفتاب چو نیلوفر افکنده زورق بر آب  
(نظامی، ۱۳۶۸: ۲۲۷)

## ۵ - جانوران خورشیدی

### ۱ - شیر

«شیر نشانه‌ی خورشید است و دشمن باران زیرا به مثابه‌ی تابستان مطرح می‌شود».  
(هینلز، ۱۳۷۱: ۱۴۰)

در آیین تشرف به کیش مهر، هفت درجه مطرح است که مقام چهارم شیر Leo است. در متون نظم نیز گاهی خورشیدباشیرمربوط می‌گردد.

ایا جمشید ملک شیر دیدار ایامه طلعت و خورشید منظر  
(عمیق، ۱۳۳۹: ۱۶۱)

آفتاب ار سوار شد بر شیر هست بی شیرو آفتاب سوار  
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۹۶)

### ۲ - اسب

مراجعه شود به صفات خورشید: تندتازی

### ۳ - مرغ

در متون نظم به تشبیه خورشید به مرغ آسمان برخورد می‌کنیم. در اساطیر مصر، هوروس خدای خورشید به شکل شاهین یا مردی با صورت شاهین که قرص خورشیدبر سراو قرارداد تصویر می‌گردد. عقاب نیز رمز صعود به سوی آسمان و خورشیداست». (سلطانی گرد فرامری، ۱۳۷۲: ۱۷) مرغ به سوی خورشید پرواز می‌کند و در اوج آسمان به او نزدیک می‌شود و با توجه به کهن الگوی استعلاء و برتری آسمان، پرواز مرغ به سوی خورشید نمادی از ظهور مقدس اسطوره‌ی علو و رسیدن به کمال در ذهن انسان بدوی است. ازین رو مرغ، نماد خورشید می‌گردد. زیرا که در تلاش رسیدن به روشنایی جاودان است.

چو غوطه خورد در آب کبود مرغ سپید ز چشم و دیده نهان شد در آسمان کوکب  
(فرخی، ۱۳۴۹: ۹)

سپیده چو بگشاد چون باز، پر بگسترد بر دشت خورشید فر  
(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۵۱۷)

### و- خورشید- فره :

پهلوی Xwarrah، اوستا Xvarenan(g)h که در پارسی خره یا فر گوئیم. «عبارت است از فروغ و شکوه بخصوصی که از طرف اهورامزدا به پادشاهی، بخشیده می‌شود». (معین، ۱۳۶۳: ۲۲۶) این نیروی کیهانی و ایزدی، سوزان، درخشان و روشنایی بخش است بهره‌وری از فره فقط پس از ورزیدن خویشکاری حاصل می‌شود.

این نیروی کیهانی با ایزد نور و درخشندگی ارتباطی نهانی دارد. در خورشید یشت می‌خوانیم که «چون خورشید فروغ بیفشاند، ایزدان مینوی برخیزند و فر او را فروفرستند». (اوستا، ۱۳۷۵: ۳۲۳) ازین رو خورشید فرمند است و نیروی ایزدی که در نور او نهفته است مایه‌ی تطهیر و درخشندگی جهان استومند می‌گردد.

راست گفתי که آفتابستی به جهان گسترانده تابش و فر  
(فرخی، ۱۳۴۹: ۱۲۰)

شباهنگام که دیوان، جولان می‌دهند، فره‌ی ایزدی چون خورشید از جهان روی پوشیده است.

زمین چون بپوشید پرغراب نهان گشت و بی‌فره شد آفتاب  
(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۳۹۵)

در کلام آسمانی شعرا این اندیشه بارور می‌گردد و صورتی نو و متناسب با زمان می‌یابد. ممدوح بنده پرور، خورشید گونه جهان را منور می‌کند و فر طلعتش به شکفتن وا می‌دارد:

جهان چنان که ز خورشید بشکفت بشکفت ز فر طلعت خورشیدوار فخرالملک  
(امیر معزی، ۱۳۱۸)

رای خورشید فر او چون آذر می‌درخشد و مایه‌ی زیور و افسر جهان و جهانیان می‌گردد:

فعل او عیوق سیمما، شخص او مریخ زور طبع او ناهیدرامش رای او خورشید فر

(عبدالواسع، جبلی، ۱۳۵۶: ۱۷۵)

نکته‌ای که در پیوند با فرهنگم بودن خورشید قابل طرح است، ارتباطش با جمشید می‌باشد که از لحاظ لفظی نیز این ارتباط نهانی قابل توجه است. «در اوستا «ییمه» دو صفت اصلی دارد یکی Xsaeta به معنای شاه وار یا درخشان که جزء دوم خورشید یا جمشید است و دیگری hvarθ - darōsa به معنی خورشید دیدار ازین رو باید گفت جمشید موجودی است آسمانی مربوط به خورشید». (بهار، ۱۳۷۶: ۲۲۶)

بنشین خورشید وار می خور جمشید وار فرخ و امید وار چون پسر کیقباد

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۰)

چنین تا سر از کوه خورشید زد فلک چنگ در جام جمشید زد

(عثمان مختاری، ۱۳۴۱: ۸۰۵)

## ز - رفتار انسانی

از دیگر باورهای باستانی در ارتباط با خورشید، مردم‌نمایی این پدیده‌ی مقدس است. بدین‌گونه که نیرویی شبیه به روح انسان در او متصور می‌شوند و تمام کردارهای انسانی را به او منسوب می‌دارند. در آیین شعر و شاعری این تصویر اسطوره‌ای که سرشار از تخیلات شاعرانه است، کاربردی فراوان دارد و از آرایه‌های ادبی محسوب می‌گردد و در کتب بلاغت و بدیع به آرایه‌ی تشخیص Personification یا جاندار پنداری ملقب گشته است.

خورشید که درزیبایی و درخشندگی، مهریوان عالم را در محاق می‌برد و از رواق عالم بالا برجهان حکم رانی می‌کند، آفاق بر زیبایی‌اش اتفاق دارند و دیدارش را مشتاقند.

چنان دارم تو را با زر و زیور که بر روی تو رشک آرد مه و خور

(گرگانی، ۱۳۴۹: ۷۵)

دو چشم روشن بگشاد نرگس از شرمش به ابر تاری بریست آفتاب، نقاب  
(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۳۲)

سرانجام پدیده‌ی خورشیدی «پگاه» که در اساطیر ودایی به صورت دختر صبح، الهه‌ی اوشس، نمودار می‌گردد. «اوشس از ریشه‌ی Vas به معنی درخشیدن است که جنبه‌ی مردم‌واری اندکی یافته است. اوشه در اوستا نیز الهه‌ی بامدادی است و در ادبیات پهلوی به ایزد دیگری به نام «بام» (اوستا: bamyā) می‌پیوندد و اوشبام می‌گردد». (بهار، ۱۳۷۶: ۴۷۴) در اساطیر هند «اوشا» دختر «دیاوس» و خواهر «آگنی» است. او را همسر سوریا می‌دانند و گردونه‌ی او چون سوریا درخشان است». (ایونس، ۱۳۷۳: ۳۲) و در ناحیه‌ی خاور با جامه‌هایی از نور هویدا می‌شود. در ماندالای هفتم از ریگ ودا چنین می‌خوانیم:

«سپیده دم دختر آسمان برخاسته است

او می‌آید و جلال خویش را نمایان می‌سازد». (ریگ ودا، ۱۳۴۸: ۱۱)

این مضمون لطیف و زیبای اسطوره‌ای را به دست شاعر پارسی زبان داده، نقش‌پردازی‌های جادویی‌اش را نظاره‌گر خواهیم بود.

بامداد از هودج زرین چو بگشاید عروس روی بندد لاجورد از روی چرخ چنبری  
(رازی، ۱۳۳۴: ۸۴)

بود سپیده عروس کله‌ی زربفت کوه آینه‌اش آفتاب، آینه‌دار آسمان  
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۶۷)

به پیروزی چو بر پیروزه گون تخت عروس صبح را پیروزه شد بخت  
(نظامی، ۱۳۶۲: ۶۲۶)

جبهت زرین نمود طره‌ی صبح از نقاب عطسه‌ی شب گشت صبح، خنده‌ی صبح آفتاب  
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۵۰)

### نتیجه‌گیری:

بیشترین نمودگاری اسطوره در قرون و اعصار، در ادبیات آشکار شده است. زیرا که اساطیر با خصوصیات شاعرانه‌ی خویش هم‌چون آثار هنری ذوق و آفرینش‌گری ادبی را در خوانندگان خود پرورش می‌دهند. و ادبیات چونان آینه‌ای نقش‌پرداز اساطیر است. و به عبارتی اسطوره‌ها از طریق آفرینش‌های ادبی زاده می‌شوند. شعر و اسطوره هر دو برگرفته از تخیلند. ازین رو تخیل شاعر با تخیل اسطوره‌پرداز قرابتی ذاتی دارد. اسطوره شعر را غنی می‌سازد و شاعر در بازآفرینی‌های هنرمندانه‌ی خود هم‌گام با زمان، اسطوره‌ها را پیش می‌برد و این طبیعت بالنده و زایای اسطوره است که شعر را به پرواز در می‌آورد زیرا که شاعر به وسیله‌ی دستاویز قرار دادن آنان با لفظ کم به معانی گسترده و والایی دست می‌یابد. در جهان امروز که کهن نمونه‌ها و صور مثالی به تاریک‌ترین بخش وجود آدمی رانده می‌شوند و انسان نابسامان و سرگشته در جستجوی قداست‌ها و تکیه‌گاه‌های ازلی خویش است این شعرا هستند که در اندیشه‌ی خود آن‌ها را پی‌گیری می‌کنند و آرمان‌های والای بشری را در جامه‌ای نو جلوه‌گر می‌سازند و این «بت عیار» به دست توانای شاهر، هر لحظه به شکلی در می‌آید. بنابراین دنیای شاعر و اساطیر به گونه‌ای آمیخته می‌گردند که هیچ خط و مرزی قادر به جدا نمودن آن دو نخواهد بود.

اسطوره‌ی درخشان خورشید در کلام شعرای پارسی زبان از آغاز شکل‌گیری طفل اندیشه‌ی شاعر در کلامش به نور افشانی مشغول است و حضور این کهن‌الگوی قدرت‌مند، شعر شاعرپارسی زبان را هم‌چنان خیال‌برانگیز می‌سازد. یگانگی، جاودانگی، تطهیر و تندتازی از صفات اسطوره‌ای سلطان یک سواره‌ی گردون است که در کلام شعرا خودنمایی می‌کند و از جمله تشبیهاتی که مایه‌ی تصویرپردازی خورشیدی شده‌اند تیغ، زورق و قرص‌نان است که همگی در اساطیر ایران مشهود است. مظاهر طبیعت نیز چون کوه، چشمه، آتش در اساطیر همدمی و ارتباطی رمزگونه با خورشید دارند و این ارتباط سحرآمیز در کلام شعرا از نمودگاری قدرتمندی بهره‌مند است.

جانورانی چون اسب، مرغ و شیر به دلایل گوناگون با خورشید اسطوره‌ای مرتبط می‌گردند و این ارتباط در شعر پارسی نیز دیده می‌شود. بنابراین حضور قدرت‌مند اسطوره‌ی خورشید مایه‌ی درخشندگی کلام شعرای پارسی‌زبان می‌گردد. از آن جایی که کهن الگوها در ذهن ناخودآگاه بشری چون تجربه‌ای زیست شده هم چنان در سکوتی خاموش به فعالیت می‌پردازند، شعراکه به نوعی رابط بین آسمان و زمین‌اند. این فعالیت را از ورای دهلیزهای ناخودآگاه بر کلام خود جاری می‌سازند و سحر کلامشان را باعث می‌گردند. ازین رو شعر به نوعی با قداست‌های کهن آدمیان همدمی ذاتی دارد و خویشکاری آسمانی شعرا نیز ازین طریق نمایان می‌گردد.

Archive of SID

### کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- ۱- آموزگار، ژاله، (۱۳۷۶)، تاریخ اساطیری ایران، تهران، سمت
- ۲- اخسیکتی، اثیرالدین، (بی تا)، دیوان، همایون فرخ (تصحیح)، تهران، کتاب‌فروشی رودکی
- ۳- ادیب صابر ترمذی، (بی تا)، دیوان، محمد علی ناصح (تصحیح)، تهران، بی نا
- ۴- اسدی طوسی (۱۳۵۶)، گرشاسب نامه، حبیب یغمایی (تصحیح)، تهران، طهوری
- ۵- اسماعیل پور، ابوالقاسم، (۱۳۷۷)، اسطوره، بیان نمادین، تهران، سروش
- ۶- انوری، (۱۳۷۲)، دیوان، مدرس رضوی، (تصحیح)، تهران، علمی و فرهنگی
- ۷- الیاده، میرچا، (۱۳۷۶)، رساله در تاریخ ادیان، جلال ستاری (ترجمه)، تهران، سروش
- ۸- ایرانشاه بن ابی‌الخیر، (۱۳۷۷)، کوش نامه، تهران، علمی
- ۹- ایونس، ورونیکا، (۱۳۷۳)، شناخت اساطیرهند، تهران، طوس
- ۱۰- باستید، روژه، (۱۳۷۰)، دانش اساطیر، تهران، طوس
- ۱۱- بایار، ژان پیر، (۱۳۷۶)، رمز پردازی آتش، تهران، نشر مرکز
- ۱۲- بی‌نا، زند و هومن یسن، (۱۳۴۲)، کارنامه اردشیر بابکان، صادق هدایت (تصحیح)، تهران، امیرکبیر
- ۱۳- بی‌نا، عهد عتیق، (برگردان از زبان‌های اصلی عبرانی، کلدانی و یونانی)
- ۱۴- بی‌نا، (۱۳۴۵)، گزیده‌ی اوپه نیشادها، رضازاده‌ی شفق، (ترجمه)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۱۵- بی‌نا، (۱۳۴۸)، گزیده سروده‌های ریگ ودا، جلالی نایینی (ترجمه)، تهران، کتابخانه‌ی سیمرخ
- ۱۶- بی‌نا، (بی تا)، یسنا، ابراهیم پورداوود (گزارش)، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران، دانشگاه تهران
- ۱۷- بی‌نا، (۱۳۴۴)، بهگود گیتا، علی موحد (ترجمه)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۱۸- بی‌نا، (بی تا)، خرده اوستا، ابراهیم پورداوود، (گزارش)، تهران، انجمن زرتشتیان ایران
- ۱۹- بی‌نا، (بی تا)، یشت ها، ابراهیم پورداوود، (گزارش)، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران، دانشگاه تهران
- ۲۰- بی‌نا، (۱۳۶۷)، روایت پهلوی، مهشید میرفخرایی (ترجمه)، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- ۲۱- بی‌نا، (۱۳۲۴)، فرامرزنامه، بهرام رستم پور، چاپ بمبئی، بی نا
- ۲۲- بی‌نا، (۱۳۷۵)، اوستا، جلیل دوستخواه (گزارش)، تهران، بی نا
- ۲۳- جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، (۱۳۲۰)، دیوان، وحید دستگردی، (تصحیح)، تهران، چاپخانه ارمغان
- ۲۴- خاقانی، (۱۳۶۸)، دیوان، ضیاء الدین سجادی (تصحیح)، تهران، انتشارات زوار
- ۲۵- ذکر گو، امیرحسین، (۱۳۷۷)، اسرار اساطیر هند، تهران، انتشارات فکر روز

- ۲۶- رشیدالدین وطواط، (۱۳۳۹)، دیوان، سعید نفیسی، تهران، کتابخانه بارانی
- ۲۷- رضی، هاشم، (۱۳۷۱)، میتراایسم (آیین میترا)، تهران، انتشارات بهجت
- ۲۸- رودکی، (۱۹۵۸)، دیوان، عبدالغنی میرزایف، (تصحیح)، تاجیکستان
- ۲۹- سعد سلمان، مسعود، (۱۳۳۹)، دیوان، رشیدایسمی (تصحیح) تهران، انتشارات پیروز
- ۳۰- سلطانی گرد فرامیزی (۱۳۷۲)، سیمرخ در قلمرو فرهنگ ایران، تهران، ناشر مبتکران
- ۳۱- سنایی غزنوی، (۱۳۶۲)، مثنوی‌ها، محمدتقی مدرس رضوی، (تصحیح)، تهران، کتابخانه‌ی سنایی
- ۳۲- سوزنی سمرقندی، (۱۳۳۸)، دیوان، ناصرالدین شاه حسینی، (تصحیح)، تهران، امیرکبیر
- ۳۳- شاله، فیلسین، (۱۳۵۵)، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، منوچهر خدایار محبی (ترجمه)، تهران، دانشگاه تهران
- ۳۴- شفا، شجاع‌الدین، (۱۳۶۸)، افسانه‌ی خدایان، تهران، بنگاه مطبوعاتی گوتمبرگ
- ۳۵- ظهیرالدین فاریابی، (۱۳۳۷)، دیوان، تقی بینش، (تصحیح)، تهران، کتابفروشی باستان
- ۳۶- عبدالواسع جلیلی، (۱۳۵۶)، دیوان، ذبیح‌الله صفا (تصحیح)، تهران، امیرکبیر
- ۳۷- عثمان مختاری، (۱۳۴۱)، دیوان، جلال‌الدین همایی (تصحیح)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۳۸- عمیق بخارایی، (۱۳۳۹)، دیوان، سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی فروغی
- ۳۹- عنصری ابوالقاسم، (۱۳۴۱)، دیوان، یحیی قریب (تصحیح)، تهران، کتابخانه‌ی ابن سینا
- ۴۰- فاطمی، سعیدیان، (۱۳۴۷)، اساطیر یونان، تهران، دانشگاه تهران
- ۴۱- فرخی سیستانی، (۱۳۴۹)، دیوان، محمد دبیرسیاکی (تصحیح)، تهران، انتشارات روز
- ۴۲- فلکی شروانی، (۱۳۴۵)، دیوان، شهاب‌طاهری (تصحیح)، تهران، کتابخانه ابن سینا
- ۴۳- قوامی رازی، (۱۳۳۴)، دیوان، میرجلال‌الدین حسینی (تصحیح)، تبریز، دانشگاه تبریز
- ۴۴- کریستی آنتونی، (۱۳۷۳)، اساطیر چین، باجلان فرخی، تهران، اساطیر
- ۴۵- کویاجی، جهانگیر، (۱۳۶۲)، آیین‌ها و افسانه‌های چین باستان، جلیل دوستخواه (ترجمه)، تهران، شرکت سهامی کتب جیبی
- ۴۶- لغت نامه دهخدا، (بی‌تا)، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا
- ۴۷- ماگالی تودا، الکساندر گواخار، (۱۳۴۹)، ویس و رامین، تهران، بنیاد فرهنگ ایران
- ۴۸- مجیرالدین بیلقانی، (۱۳۵۸)، دیوان، محمدآبادی (تصحیح)، تهران، چاپخانه سپهر
- ۴۹- معزی (امیرالشعرا)، (۱۳۱۸)، دیوان، عباس اقبال (تصحیح) تهران، کتابفروشی اسلامیة
- ۵۰- معین، محمد، (۱۳۶۳)، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، تهران، دانشگاه تهران
- ۵۱- منوچهری دامغانی، (۱۳۴۷)، دیوان، محمد دبیرسیاکی (تصحیح)، تهران، زوار
- ۵۲- میرفخرایی، مهشید، (۱۳۷۶)، آفرینش در ادیان، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- ۵۳- ناصر خسرو، (۱۳۵۳)، دیوان، مهدی محقق (تصحیح)، تهران، زوار

۲۰۲ فصل‌نامه تحقیقات زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - دوره جدید، شماره ۲، (ش.م:۵)

- ۵۴- نظامی گنجوی، (۱۳۶۶)، خسرو و شیرین، بهروز ثروتیان، (شرح و توضیح)، تهران، توس
- ۵۵- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۴)، مخزن الاسرار، برات زنجانی (شرح و توضیح)، تهران، دانشگاه تهران
- ۵۶- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۸)، شرف‌نامه، بهروز ثروتیان، (شرح و توضیح)، تهران، توس
- ۵۷- هینلز، جان (۱۳۷۱)، شناخت اساطیر ایران، ژاله آموزگار-احمد تفضلی (ترجمه)، تهران،

نشر چشمه

Archive of SID